بتونی می اولکه هر آن طوتی آن شول حالتدر واول لطافتدر که طبعی بالطبع
جذب ایدر مراد بودر که شول مرشد مرید اول که عشق وحالت ونا اندن نشان اوله
بوتون مراد مجازی اولمغه جایزدر یعنی ملاحت سزدیره عاشق اولمه • شیوه‌ای
حور و پری خوبست ولطیفست ولی • حوری پرینک شیوه‌سی خوب ولطیف دروی
خوبی آن نیست ولطافت که فلانی دارد • خوبلق ولطافت اولور که فلان طوتر
مراد حسن صورتدن حسن معنوی خوب ایدوکن اشعار در استادون مسموع در
که فلانی دن مراد عبد الصمد در ویرا که زمانه اولولردن در و بو دیوانک برغزلنه
مصرح اولمشدر • بشنو لبکر عمر بی عدد وز بخت بخواهم مدد • تا فتح
وبن عبد الصمد باشد که غمخواری کند • چشمه چشم مرا ای گل خندان دریاب •
تم چشم چشمه‌سنه ای گل خندان ایرش • که با امید تو خوش آب روانی
دارد • زیرا سنک امید که ایله لطیف بر آب روان طوتر مراد کثرت بکاسی ایله
حقایقلردن ترحم طلبی در • خم ابروی تو در صنعت تیر اندازی • بنک قانک
بو کیمی تیر انداز لق صنعتنده • بستد از دست هر آنکس که کمانی دارد • هر اول
کسه که بر کمان طوتر الندن آلدی یعنی جمیع تیر اندازلره غلبه ایلدی مراد تیر هوس
استفراد حاصل العشق دل البته ایرشور دیمکدر بستد فعل ماضی مفرددر که ستدن
دن مشتق در • دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی • سوزم دلنشان اولدی
تا که سن آنی مقبول ایلدوک سخن دلنشانک قلبه اطمینان ویرجی سوز در • آری ای
سخن عشق نشانی دارد • بلی بلی عشق سوزی بر نشان طوتار مراد بودر هر کیمک که
قلبنده عشق وحالت وار در سوزنده سوز وحرارت واردر • گر ز ره عشق
نشد کس به یقین محرم راز • عشق یولنده که یقین ایله محرم راز اولمدی •
هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد • هر بر که فهمی مقداری اوزره ظن طوتار

رباعی

رباعی اجتماع الوری بعفونک • عجز الواصفون عن صفتک • تب
علینا فاننا بشر • ما عرفناک حق معرفتک • با خرابات نشینان ز کرامات
ملاف • خرابات نشینلره کرامتلردن لاف اورمه خرابات نشینان
دن مراد اولیاء الله در که جمیع معارف واسرار غایت حق ایله اولمشدر •
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد • هر سوزک بر وقتی و هر نکته‌نک بر محلی
وار در بلکه مقال مقام • مرغ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای • زیرکه
مرغ اول بهارک چمننده نغمه وترنم ایدیجی اولماز • هر بهاری که ز دنبال
خزانی دارد • هر بر بهار که آردنجه بر خزان واردر مراد دنیایه محبت
ایتمی عاقل ایدوکن بیان در • گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا
خوبلق طوبی سندن کیم آلیدر که خورشید بو نعمه • نه سواریست که در دست
عنانی دارد • اول سوار دکلدر که الندن برعنان طوته خطاب هذا ایه در
که آفتاب اگر بنمه بر ذره دکلدر • مدعی گو لغز و نکته بحافظ مفروش
مدعی یه دی حافظه لغز و نکته صاتمسون • کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد •
بزم قلممز دخی بر زبان و بر بیان طوتار یعنی بزه الفاظ معرفت اعتمدون زیرا
بزده دخی وار در [illegible] از دیده خون دل همه بر روی ما رود • کوکل
قانی ده کلی کوزدن دوکلی بزم یوزمز اوزره کیدر • بر روی ما ز دیده دیگر
چه [illegible] • بزم یوزمز اوزره کوزمزدن کورمدیکی [illegible] بو
وجه دخی جایزدر کوزمزدن مراد کوز یلاسندن حاصل اولان کثرت بکادن
اشعار در • بر چشم [illegible] تا رنگ عجب خوبش اکثر باشی
[illegible] اول عینک [illegible] تر باشی • ما در درون سینه
هوای نهفته‌ایم • بر سینه اچنده بر هوا پنهان ایتمز • بر باد

Copyright © King Saud University